



# پروتستانتیسم اسلامی وایدئولوژی در ساختار فکری دکتر شریعتی

مهدي شيريعتي  
بخش پایانی

فکری که هدفشان تغییرات اساسی در جامعه است، هم واژه‌های علمی وجود دارد و هم شمار در واقع این گونه ساختارهای فکری و تئوریک، محدود به تجزیه و تحلیل بدون جهت نیستند و اگر تعهد اجتماعی انسانی وجود دارد به آنها این اجازه را که در خلوت نگاه ذهن باقی بمانند نمی‌دهد. شریعتی معتقد است که «تحقق عیسی» و «واقعیّت» انسان در تاریخ صورت می‌گیرد (م. ۲۳۲، ص ۱۳۱)، یعنی انسان به عنوان یک پدیده دیالکتیکی (منطق اسلام) در جامعه هویت می‌گیرد. از انسان مجرد سخن گفتن فلسفه است و روشنفکر مسئول که واقعیّت تلخ و زشت اجتماعی او را رنج می‌دهد و درد مردم را حس می‌کند نمی‌تواند فلسفه باف باشد (م. ۲۳۲، ص ۱۳۱). بویژه در جامعه ناآگاه و منقطع و در جامعه‌ای که مذهب، دچار جمود شده و حالی‌ترین و بیدار کننده‌ترین عناصر فرهنگی یا مجهول‌مانده یا مسخ و یا فراموش شده و یا ضد اقتضایش به کار گرفته شده است و تاریخ مسخ شده و ادبیات به صورت یک ماده تخلیه کننده و مسموم کننده تزریق می‌شود و جامعه به صورت یک جامعه منقطع در می‌آید. در چنین زمانی، رسالت روشنفکر آگاهی‌دادن و بیدار کردن جامعه و اتصال به فرهنگ و تاریخ جامعه خویش است. آنچه شریعتی مراد می‌کند استخراج و تصفیه منابع فرهنگی است و نه کپی مدل‌های بیگانه یا فرهنگ و مذهب و تاریخ ما از جمله «پروتستانتیسم» و دیگر مکاتب. آنچه شریعتی ضروری می‌داند مطالعه و بررسی همه مکاتب و جنبش‌های اجتماعی است و تحقیق و بررسی شیوه‌هایی از اعتراض است که کارایی به وجود آوردن تغییرات (هر چند در ابتدا ناچیز) را دارند، چرا که در جامعه‌ای که جمود فکری وجود دارد، هر چه زودتر هر چند ناچیز می‌تواند آغازی برای پایان دادن به جمود فکری باشد. پروتستانتیسم اسلامی که در چند مورد و به طور گذرا در نوشتار شریعتی به آن اشاره شده برای نشان دادن نمونه‌ای از اعتراض و ابراز نگرانی از حاکمیتی بود. که به نام مذهب و خداوند و کتاب آسمانی برگرد مردم سوار شده بود

اسلامی، شناساندن قهرمانان مکتب اسلام همچون علی و حسین و فاطمه، تقلیدی بر اقتصاد سیاسی اسلام و جهت‌گیری طبقاتی، فلسفه تاریخ و... همه اجزای یک نوع فکر سیستماتیک (علمی) اند که واژه‌ها در هماهنگی با هم و در قالب ساختار فکری و تئوریک معنا می‌شوند و این حتی یک تئورسین است تا با انتخاب واژه‌ها و تعریف آنها و با توجه به منطق درونی و روابط آنها که از نظر اجتماعی ضروری است و از همه مهمتر نشأت گرفته از نوعی نگرش «جهان‌بینی» با یک جهت مشخص، ابتدا به توضیح پدیده‌ها و روابطشان پرداخته و سپس بر مبنای توضیح به پیش‌بینی می‌انجامد. تحقیقات و طرح انتقادات به طور کلی و با توجه به این که واژه‌های علمی را نباید با شعار اشتباه بگیریم و شعارها را نباید به جای واژه‌های علمی به کار برد مطرح است. در این نوع تفکر و در حقیقت در همه مکاتب

پروتستانتیسم مسیحی دو  
نیت اصلی داشت: نخست  
پایه‌گذاری و رواج فردگرایی  
و ایجاد روابط اجتماعی  
بر پایه قرار داد اجتماعی،  
جمع‌آوری سرمایه، تلاش  
اقتصادی به عنوان نیکوکاری  
و دوم تضعیف کلیسای  
کاتولیک که انحصار را روی  
امپراتوری مسیحی کنترل  
داشت و شریعتی شکست  
پروتستانتیسم را در تغییر  
جهت از حمایت مستضعفین  
به حمایت مستکبر و ایجاد  
بوروکراسی مذهبی دیگر و  
اغلب اوقات همراه با خشونت  
و تبعیض می‌دید

تداوم احیای تفکر مترقی اسلامی یا پروتستانتیسم اسلامی،  
ایران ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ ایرانی بود که ظاهرأ در آن مدرنیته و توسعه اقتصادی و یا به گفته زنده یاد دکتر شریعتی «تجدد هدف این پروسه بود و در این میان که جامعه ایرانی به سوی سکولاریسم، یعنی تقلیل نفوذ ایهیت و نقش مذهب در توجیه، بیان و شناخت زندگی پیش می‌رود و به طور کلی این واژه که برای نخستین بار در دنیای اسلام توسط ابن رشد و بعد در تمام اروپای قرن شانزدهم به بعد طرفداران زیادی پیدا کرد، در هیچ زمانی به معنای ضد مذهب [Anti-Religion] و یا بی‌مذهبی [Circireligious] (که خود یک مذهب است) به کار برده نشد.»

پروسه تجدید گرای از یک سو وجود مذهب حتی به صورت خصوصی و موروثی اش کشمکش‌هایی را در جامعه به وجود آورده و قنوی مجهز در خدمت پروسه وارداتی مدرنیته کردن همراه با ایدئولوژیک‌ها و دانشمندانش و از سوی دیگر نیروهای معتمد به دین و فرهنگ با مسئولیتی بسیار سنگین تلاش کردند تا با احیای تفکر مترقی دینی یا قنوی وارداتی تجدید و فلسفه و مرام و هندستان داخلی مبارزه کرده و تا استقلال فرهنگی، ملی و مذهبی، این پروسه را پیش ببرند. در نیمه دوم قرن بیستم شاهد ظهور و رشد مواضع تئوریک و ایدئولوژیک یک همراه با استراتژی‌های متعدد هماهنگ در این راستا بودیم و دکتر علی شریعتی یکی از چهره‌های درخشان این تاریخ است. رشد دکتر شریعتی چه در اوج فعالیت‌های اجتماعی، علمی، سیاسی و مذهبی و چه پس از فوتش، مدیون انتقاداتی چه عوامانه و احساساتی (به کراوات زدن او ایرادی گرفتند) و چه خصمانه و با حمایت از منابع مشکوک که ما آنها را خوب می‌شناسیم و چه از سوی آنها که با زبان او و ساختار ذهنی و انتخاب واژه‌های استفاده شده سیستم فکری او آشنایی دارند و شریعتی این گروه را ضامن تداوم تحقیق و تغییر می‌دانست، از طرح انتظار «شهادت» «حج» «نیایش» «سوسیالیسم

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹

و منافع طبقه مرفه را تضمین می کرد. شریعتی علاقه ای به یک بررسی کلی از پروتستانتیسم نداشت، چرا که نه زمان او و نه فوری بودن مسائل برای تجزیه و تحلیل و محدودیت های خفقان آور به او اجازه می داد تا با سرگرمی و صحبت در مورد مسائلی که انقلابیون و قهوه خانه با آن سرگرم بودند، تعهد اجتماعی و مذهبی را تغییر جهت دهد و علاقه ای نیز به اثبات و یا رد آن و یار و اثبات دیدگاه های مربوط به آن مانند تزویر نداشت. ذکر پروتستانتیسم و به گفته خودش، گاهی، دفاع از آن جزء کوچک بود و از دعوتش به شناخت دیگر مذاهب و فرهنگ ها برای بهتر شناختن مذهب و فرهنگ خود مان برمی خاست و مؤده این که جمود فکری را با هر جرعه ای برای متلاشی کردن می توان شکافت؛ آنها که با ساختار فکری تزوریک او آشنایی دارند متوجه هستند که شریعتی در هر شرایطی مبارزه با استحمار و انخستین و بزرگترین و ضروری ترین مبارزه می داند، چرا که استحمار، استبداد می آورد و استبداد، استثمار. در مجموعه آثار شماره ۴ شریعتی، خلاصه ای از تصادم فرهنگ ها که برای تغییرات ضروری هستند آمده و تلقی از آنها مسئله ظهور پروتستانتیسم است که به باور شریعتی نتیجه جنگ های مخرب صلیبی در یک سو و تماس اروپا با تمدن و جامعه آزاد و مترقی اسلام در قرون وسطی بود. آنچه در آثار شریعتی در مورد پروتستانتیسم و پروتستانتیسم اسلامی وجود دارد حاکی از این است که شریعتی به هیچ وجه پروتستانتیسم را به عنوان مدلی در ایران اسلامی با فرهنگ و تاریخی کاملاً متفاوت در نظر نگرفت. خلق آنچه شریعتی با ذکر پروتستانتیسم اسلامی در نظر داشت این بود که شیوه اعتراض (پروتست) به ساختاری که در آن کلیسا با همدستانان ممبران آن، طبقه فئودال و تاجر و شاهزاده خود را بر جامعه تحمیل کرده بودند، می تواند در مورد ایران که در دهه ۶۰ سخته می کشید تا خود را بشناسد و سعی داشت خود را از جنگ نیروی ضد مردمی نجات دهد و تنها و تنها با اعتراض و با استفاده از واژه های غنی نهفته در فرهنگ ایرانی با اسلامی به هدف برسد. این مسئله در بررسی شریعتی از روش احیای تفکر مترقی دینی، بویژه در رابطه با افکار اقبال لاهوری به مراتب بیشتر قابل مطالعه است تا واژه پروتستانتیسم اسلامی، جرعه ای که پروتستانتیسم در مبارزه با جمود فکری و استبداد دینی به وجود آورد از نظر شریعتی نه مترقی بود و نه انحرافی، بلکه تنها جرعه ای بود که ابتدای راه تاریک و طولانی ای را که باید پیموده شود نشان داد. در همین حال شریعتی با ذکر این مسائل تزوریک مهم زیربنایی (در مارکسیسم) و روینایی ویر و ذکر نقص مارکس و همشکل ویر و بررسی ایده آلیسم و ماتریالیسم، جبر تاریخ و تمین تاریخی، دیالکتیک و پراکسیس را با زهم در رابطه با ایران و اسلام و چه باید کرده مطرح کرد. همان طور که در ابتدای بیان شد پیدایش پروتستانتیسم



در مسیحیت تنها به خاطر از بین بردن نهاد پاپ و واسطه بین فرد و خدا نبود. هر چند اطلاعات تاریخی محدود و عدم وجود یک ساختار ذهنی تزوریک به ناچار به جز این نتیجه پنجره دیگری را باز نمی کند و از همین رو عدم شناخت ساختار فکری و تزوریک شریعتی همراه با واقعیت اجتماعی بسیار دشوار و مایوس کننده است و اغلب اوقات احساس تنها بودن در مبارزه، حتی امروز ذهن پژوهشگری را که نیت خوب دارد می تواند متحرف کند و به جای مسائل مهم و مربوط و ساختاری، مسائل بی ارزش و نامربوط را انتخاب می کند. باید گفت هدف شریعتی دین را وارد حکومت کردن نبود و اگر هم کسی این نوع برداشت را دارد باید اول موضع سیاسی شخص در قالب جهان بینی (نگرش) و تعریف دین و حکومت را آن طور که شریعتی تعریف کرده ارائه دهد. آنچه شریعتی هدف قرار داده بود راهی دین از قید و بند و محدودیت های قومی، نژادی و طبقاتی بود و استفاده از دین رها شده از قید و بند ها در راه رهایی جامعه؛ دین به عنوان یک ایدئولوژی در دست مردم، مردمی با شعور سیاسی و در حال رشد که در آن به معنایی شدن انسان کمک کند. واژه ایدئولوژی (m) در ساختار فکری شریعتی به مراتب مترقی تر از سکولاریسم است. همان طور که گفته شد سکولاریسم تقلیل نفوذ در اهمیت و نقش مذهب در توجیه بیان و شناخت زندگی است. در بعضی محافل امریکا که یکی از پیشرفته ترین تمدن های صنعتی است بیش از همیشه خرافات گریبانگیر مردم شده و از این طریق است که دست راستی های مسیحی و همچنین مسیحی های صهیونیست کنترل زیادی بر سیاست های داخلی و خارجی امریکا دارند که البته علت آن نه سکولاریسم است و نه مذهب کاتولیک و یا فرقه پروتستان و هر مذهب و مسلک دیگر، بلکه اطلاعات ناقص و اشتباه توده محروم از شعور سیاسی و فرهنگی، ناامنی ها و نااهمکنی های توسعه اجتماعی است که کنترل را توجیه می کند. در امریکا و بیشتر

کشورهای عقب افتاده هنوز عد و برقی را نشانه خشم خداوند می دانند و یا حتی آن را داد زدن خداوند تلقی می کنند و این نشانگر عدم یک پیش علمی و اطلاعات کافی همراه با وجود یک ساختار که با حمایت و تشویق این دیدگاه، وضع موجود را توجیه می کند و استحکام می بخشد. ما نمونه های زیادی داشتیم و به تازگی رئیس جمهور فرانسه نیکولا سارکوزی از نبود نقش مهم مذهب در جامعه فرانسه انتقاد کرد و در عین حال گفت که روسری از سر دختران مسلمان در مدارس فرانسه برداشته شود، این به غیر از زورگویی در پوشیدن لباس چیزی نیست. و کفر آگاهانه از دین جاهلانه مقامی برتر دارد؛ (م، ۱۷۲، ص ۷۹)، چرا که کفر آگاهانه نمایانگر وجود شعور است، هر چند بدین.

در حقیقت پروتستانتیسم مسیحی دو نیت اصلی داشت: نخست پایه گذاری و رواج فردگرایی و ایجاد روابط اجتماعی بر پایه قرارداد اجتماعی، جمع آوری سرمایه، تلاش اقتصادی به عنوان نیکو کاری و دوم تضعیف کلیسای کاتولیک که انحصار آوری امپراتوری مسیحی کنترل داشت و شریعتی شکست پروتستانتیسم را در تغییر جهت از حمایت مستضعفین به حمایت مستکبر و ایجاد بوروکراسی مذهبی دیگر و اغلب اوقات همراه با خشونت و تبعیض می دید.

نوآندیشی مترقی دینی در مرحله ذهنیت و با استفاده از ساختار تزوریک شکل می گیرد و اصلاح مترقی دینی در عینت و رابطه سالم بین فرد و جامعه، یعنی پراکسیس اجتماعی به وجود می آید. نوآندیشی مترقی دینی یک ذهنیت است و اصلاح طلبی مترقی دینی یک واقعیت، که رابطه ای دیالکتیکی با هم دارند و در چارچوب جهان بینی و طرح ایدئولوژی و از طریق پراکسیس واقعیت جدید، اصلاح و یا از طریق انقلاب واقعیت جدیدی شکل می گیرد. اصلاح انقلابی، در واژه متضادند. شاید بتوان یک انقلاب اصلاح کننده همان طور که انقلاب های سیاسی هستند داشت، ولی اصلاح انقلابی بی معناست و واژه اعتراض که بر مبنای آگاهی است جایگاه مهمی در ساختار فکری شریعتی دارد، چرا که ایدئولوژی و پایه آن جهان بینی بدون اعتراض و جهت مشخص دین موروثی است. اسلام نمی تواند دینی موروثی باشد.

ایدئولوژی و منطق ارسطویی در ساختار فکری شریعتی در مکتب مارکسیسم، ایده آلیسم هگل به یک فلسفه ماتریالیستی تبدیل می شود و به تعبیر شریعتی «مارکسیسم عامیانه» معتقد است که همه تغییرات روینایی، فرهنگ و مذهب، هنر، ورزش و آموزش سیاست، ریشه در تغییرات زیربنایی دارد و امکان تأثیر روینابر زیرینا ناممکن است، ولی در مارکسیسم علمی برخلاف مارکسیست های عامیانه، روینا می تواند تغییراتی در زیرینا ایجاد کند. آنان که تصویری سطحی از دیالکتیک دارند می اندیشند که رابطه دیالکتیکی

روینا زیر بنامی تواند وجود داشته باشد و منشأ تغییرات اجتماعی را در جای دیگری می بینند. یکی از واژه هایی که در مارکسیسم و مکاتب مؤثر از آن، توجه و دفاع از وضع موجود معنی می دهد، ایدئولوژی است و اغلب، ایدئولوژی را حربه ای در دست طبقه حاکم و علیه توده مردم می پندارند. در حقیقت مارکس و انگلس در کتاب ایدئولوژی آلمانی، انتقاد شدیدی از ایده آلیست ها می کنند، چنانچه که ایده آلیست ها همدست با قشر ایدئولوگ در خدمت ساختار فلسفی که بر اکسیس نمی شناسند و تغییرات اجتماعی را باعث نمی شود، هستند. البته موضوع بسیار وسیع تر و عمیق تر و در عین حال مسئله ای اضطراری نیست. واژه ایدئولوژی که شریعتی از آن در ساختار فکری و تئوریک خود استفاده می کند در عین حال که شباهتی به تعریف ایدئولوژی در مارکسیسم و دیگر مکاتب غربی ندارد، تنها در ساختار فکری شریعتی و هماهنگ با اجزای دیگر ساختارش قابل درک است. در ساختار فکری او اول جهان بینی مطرح است که پایه است و پنجره ای به دنیا و جهان هستی و جوامع انسانی است. جهان بینی، دید فلسفی و نوع تعبیر و تلقی اعتقادی ما از جهان است. (م، ۱۶۲، ص ۲۷)

در واقع ایدئولوژی ای که بر مبنای دید فلسفی و یا جهان بینی است و آنچه ایدئولوژی را هدایت می کند جهان بینی ای است که نقش پایه دارد. مراحل شناخت جامعه انسانی شامل فهم فلسفی تاریخ و متد جامعه شناسی و در قلب هر دو، جست و جویی است برای انسان ایده آل که تصویرش را جهان بینی ترسیم می کند. در فلسفه تاریخ تداوم و تضاد دیالکتیکی بین دو قطب خوب و بد، بالاترین و پایین ترین (روح خدا و لجن متعفن) تعریف انسان است، که هدف نهایی، خلق انسان ایده آل یا رسیدن به خداست و با یک جهان بینی توحیدی شروع می شود و از طریق آگاهی بر وجود یک تضاد دیالکتیکی مایه ایدئولوژی (اسلام) در راه خلق یک جامعه ایده آل (امت) یا ویژگی هایی مانند کتاب (قرآن)، ترازو (عدل) و آهسن (زیربنای قومی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) و راه بی پایان رسیدن به خدا به ایده آل ها اشاره دارد. اینجاست که شریعتی طرح ایده آل را به عنوان تعرض بر وضع موجود (واقعیت) می دهد و در این قالب و این ساختار فکری است که انتظار مذهب اعتراض، به شیوه اعتراض به وضع موجود است و اعتراض (پروتست) می تواند جرقه ای باشد در ایجاد یک تضاد و یا دامن زدن به یک تضاد که در راه شدن، حیاتی است. آنان که روح و جهت حرکت، یک مکتب (جهان بینی) و ایمانی مانند اسلام را می فهمند و احساس می کنند، اسلام را آن طوری که هست به عنوان یک ایدئولوژی در راه تحقق آرمان ساختن یک جامعه ایده آل و یا جامعه ای بی طبقه، بی ریا، بدون خشونت و خونریزی و استثمار و دروغ معرفی می کنند. ایدئولوژی اسلامی یعنی «درک اسلام به عنوان یک حرکت انسانی، تاریخی و فکری نه

به عنوان آید و خسته و آنباشته ای از اطلاعات فنی و علمی و بالاخره اسلام به عنوان یک ایدئولوژی در ذهن یک روشنفکر... و اسلام به عنوان ایدئولوژی یعنی نفی مذهب موروثی نهادینه شده، چرا که نهادینه شدن یعنی در جازدن و تبدیل حرکت به نهاد (م، ۲۳۲) اسلام به عنوان یک ایدئولوژی، انسان را پدیده ای دیالکتیکی تلقی می کند و در این راستا بزرگترین مسئولیت ها متوجه انسان است. «انسان» یعنی «تجلی و شعور و اراده عالم» و دارای بزرگترین مسئولیت ها در جامعه مادی و طبیعت مادی، به عقیده شریعتی در جهان بینی توحیدی که جمع شدن است، یعنی اراده عالم، انسان و طبیعت مادی ایده و ماده، هر دو انمکاسی اند. از خداوند و اینجاست که شریعتی دیالکتیک را متناسب با سنت مذهب و خدای می بیند و نفی و نقض آن از سوی مذهب ها و پیروان فلسفه ایده آلیسم و رئالیسم به خاطر چسباندن دیالکتیک که توسط مارکس به ماتریالیسم است و عدم آگاهی از تناسب بینش اسلامی با منطق دیالکتیک را نشان می دهد. در این بینش همه چیز در تضادند و رابطه بین پدیده ها، رابطه ای دیالکتیکی است (م، ۲۳۲، ص ۲۸۱). مسلماً عدم شناخت و خصومت کور و کورانه با ماتریالیسم، به منطق ارسطویی که در حقیقت نقض دیالکتیک در ایدئولوژی اسلامی است می انجامد و اگر کسی فکر می کند که شریعتی «فهم فلسفی ندارد و سنگ فلسفه یونانی را در هر شکلش به سینه می زند، نه تنها خودشان را لو داده اند، بلکه به خودانده دروغ گفته اند، چرا که با این حرف نشان می دهند که نه فلسفه می دانند (حتی از نوع یونانی اش) و نه ساختار فکری شریعتی را. وابستگی به منطق ارسطویی به باور شریعتی یک ناتوانی و عجز را در شناخت بینش اسلامی به وجود می آورد، چرا که «منطق ارسطویی» جمع شدن را نمی تواند بپذیرد و نمی تواند بفهمد که آدم جمع شدن است. (م، ۲۳۲، ص ۲۸۲) ضدین حما مستون (لجن متعفن) یعنی پایین ترین و کثیف ترین ماده و روح خدا (متعالی ترین مرحله) و فاصله بین این دو قطب، این دو بی نهایت راهی است که انسان باید «انتخاب» کند. شریعتی قصه آدم را کامل ترین فلسفه او مانع می داند و به باور او او مانع شرقی ما برعکس او مانع غربی و بویژه آنچه بر مبنای جهان بینی یونانی است خدا و انسان را در تقابل و تعارض قرار نمی دهد، بلکه انسان بهره مند از عالی ترین درجات است و آن جانشینی خداوند است؛ انسانی که لیاقت جانشینی خداوند را دارد و امانتدار او است. منطق ارسطویی، انسان را یک شیء ثابت و تغییر ناپذیر می پندارد؛ ولی از نظر بینش اسلامی، انسان همیشه در حال تغییر است و یا به گفته شریعتی با توجوع به آیه قرآن «الی الله تصیر الامور» انسان همیشه در صبر و روت است و دگرگونی در جوهر و ذات او در جهت «دیگر شدن» و در حقیقت اصل دیالکتیک است که تغییر را همیشه می داند، کون و فساد را همیشگی و تضاد را همیشگی و

همه جایی می داند... (م، ۲۳۲، ص ۲۸۲) «دیگر شدن» و تغییر و از قطب حما مستون به سوی خدا رفتن در عین حال یک «انتخاب» است که به ندرت در مکاتب دیگر دیده می شود. انسان با یک جهان بینی و با ابزار و جهت می تواند به هر سو و هر یک از این دو قطب برود و در انتخاب آن اجباری نیست. شریعتی نشان می دهد که پیش از مکاتب غربی مانند انگلیستان، ایلیسم، اسلام با واژه هایی مانند «انتخاب»، «اراده» و... «مقام والا» را برای انسان در نظر گرفته و رسیدن به آن مستلزم داشتن ایمان است. جهت و عمل که ایدئولوژی تعیین می کند و پراکسیس عملی همراه با یک پیش و وسیع است.

در پایان لازم به تکرار است که استقلال فرهنگی، اجتماعی، ملی و... مستلزم شناخت تاریخ، فرهنگ، جامعه، سرمایه های علمی، انسانی و ملی ای چون شریعتی است. «در خوددیگانه شدن، بیماری ای است که در ابتدا با خود کم بینی شروع می شود و به مرور از طریق سوء تغذیه فکری، بی احترامی به خود و دیگران، تخریب انتقاد از خود و عدم احترام به خود، بیکره ملی را می پوسانند. این جزئی از مشکلاتی بود که شریعتی سعی کرد تا با آشنا کردن مردم با خودشان و با فرهنگ و تاریخ و مذهب و جامعه خود و کارایی ناشناخته، با تمسک به سرمایه های غنی فرهنگ ایرانی - اسلامی و زبان علمی و کشف سمبلیسم در داستان های قرآن، احادیث عمیق اسلامی، ایجاد یک بستر فکری و با یک جهان بینی عالی، یک ایدئولوژی آشنی ناپذیر در راه تحقق آرمان جامعه ایده آل با سلاح اعتراض بسازد. حمله به شریعتی چه در زمان حیاتش و چه پس از آن، چه در داخل ایران (کراواتی، مستقی، ساواکی و...) و چه در خارج از کشور (منهم به شد سامی بودن توسط صهیونیست ها) از سوی آنان که وضع موجود حاکم بر جهان و استثمار و برادر کشی را توجیه می کنند حاکی از تأثیر عمیق افکار او بر مخاطب های آشنا با افکارش بود و آنان که باور و عقیده و مذهب بر پایه آگاهی داشتند در شریعتی، همراهی متعهد پیدا کردند و امروز بیشتر از همیشه بررسی علمی افکار او و شیوه تحقیق او ضروری است، چرا که شواهد حاکی از دور شدن دنیا از توحید، و به سوی آفات تایدلیاتی، جنسی، قومی، نژادی، مذهبی و ایدئولوژیکی رفتن است. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر و اما بانفسهم (رعد: ۱۱).

پی نوشت:

۱. آنان که سکولاریسم را در ایران مطرح کردند همیشه و بدون توجه آن را مترادف با بی مذهبی فرد یا حتی ضد مذهبی متاخره مدعو به همین روش کلمه لایک را هم به عنوان «ضد مذهبی» که ترجمه اشعاری است به کار می برند. مسأله تعریف واژه ها و در نتیجه یک زبان به عنوان یک وسیله کنترل استراتژی جدیدی نیست.
۲. ایدئولوژی در قرن هجدهم به معنی علم آیدئو بشناسی و با بررسی افکار و اندیشه مورد استفاده قرار گرفت و تا یکدیگر نشان و وریشه شناسی و Deconstruction برای پی بردن به منشأ اندیشه مایرد.